

نسبت سنجی حقوق عامه با حقوق شهروندی از منظر فقه امامیه و حقوق ایران



مهدی شیدانیان

استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

تقسیم حق در فقه به «حق الله» و «حق الناس» یک تقسیم اساسی و واجد آثار بسیار مهم است. در قوانین موضوعه پس از انقلاب این تقسیم وارد حقوق کیفری شد و معیار تشخیص جرائم قابل گذشت از غیرقابل گذشت قرار گرفت. حقوق دانان برای تشخیص مصادیق این تقسیم و اقسام آن معیارهایی را ارائه کرده‌اند. بر این اساس شناخت نسبت «حقوق عامه» با دوگانه حقوق الله و حقوق الناس به جهت آثار و احکام مترتب بر آن همواره مورد پرسش و بحث حقوق دانان بوده است. در این زمینه دو نظریه ابراز شده است: نظریه نخست حقوق عامه را همان حقوق الله می‌داند و نظریه دوم «حقوق عامه» را غیر از «حق الله» (مرعشی) و در برخی موارد به عنوان «حقوق الناس عمومی» معرفی می‌کند.

نظریه اول توسط برخی از حقوق دانان که معتقدند: «آنچه باید گفته شود این است که مؤلفان حقوق اسلامی ضمن یک مطالعه کوتاه تطبیقی دریافته‌اند که تأسیس حق الله در حقوق اسلام مطابق است با تأسیس حقوق عمومی، همان طور که حق الناس مطابق است با حقوق خصوصی. بر این کار تطبیقی ایرادی نیست، فقط باید افزود که در پاره‌ای از نمونه‌های حقوقی، اختلاف در مصداق وجود دارد. مثلاً قصاص در حقوق اسلام از حق الناس است و حدود از حق الله است و حال آنکه مسئله کیفر قتل در بسیاری از سیستم‌های حقوقی معاصر، جزو حقوق عمومی است. پس اختلاف در صغری، مانع از اتفاق نظر در کبری نیست.»

نظریه کمیسیون استفتائات شورای عالی قضایی در تاریخ ۱۳۶۳/۵/۱۷ مؤید همین برداشت است که بیان می‌دارد: «هر جرمی که

موجب ضرر شخص یا اشخاص شود حق الناس و هر جرمی که باعث اخلال و اختلال در نظم و موجب لطمه بر مصالح اجتماعی و حقوق عمومی شود، حق الله محسوب می‌شود؛ بنابراین امکان دارد که در بعضی از موارد جرم واقع شده واجد هر دو جنبه اخیرالذکر باشد که در این صورت ظاهراً جنبه حق الهی آن جرم تعقیب می‌شود؛ مانند تخریب و جعل و خیانت در امانت کلاهبرداری و اختلاس و مزاحمت بانوان در علن و ارتشا و قماربازی که همه این‌ها دارای هر دو جنبه‌اند؛ بنابراین در این‌گونه موارد جنبه حق الهی و جهت عمومی آن‌ها غلبه داده می‌شود.»

برخی سه دلیل بر این نظریه ارائه کرده‌اند: ۱. عموم مردم نمی‌توانند در مورد حقوق عمومی اقدام کنند، بنابراین باید طبق احکام حق الله قضاوت شود. ۲. حقوق عمومی توسط انسان قابل اسقاط نیست و این ویژگی در حق الله وجود دارد. ۳. در برخی از اخبار حقوق عمومی از حقوق الله شمرده شده است. در عین حال به این نظریه اشکال شده که حقوق عمومی همه افراد حق الله را شامل نمی‌شود یعنی جامع نیست. مثلاً نماز و روزه از حقوق عمومی نیستند.»

یکی از فقهای عضو شورا در مقام بیان نظریه دوم به روشنی برداشت نخست از حقوق الله را صحیح نمی‌داند. به نظریه نسبت حقوق الله در فقه با حقوق عمومی که در حقوق وضعی مطرح است، نسبت عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی گاهی حقوق الله و حقوق عمومی با یکدیگر اجتماع می‌کنند مانند زکات فی سبیل الله که هم حق الله است و هم حق عمومی. اما گاهی حق الله از حقوق عمومی جدا می‌گردد، مانند عباداتی از قبیل نماز و روزه که در فقه از آن‌ها به حقوق الله تعبیر می‌شود، اما حقوق عمومی نیستند. گاهی حقوق عمومی از حقوق الله جدا می‌شود، مانند جاده‌ها و آب نهرها و معادن که متعلق به حقوق عمومی بوده، همه مردم در آن‌ها به طور مساوی شریک هستند؛ ولی کسی آن‌ها را حق

الله نمی‌داند. برخی در این راستا گفته‌اند: حق الله سلطنت خداوند است بر بازخواست بندگان به طور عموم در انجام یا ترک عملی که در مورد آن نهی یا امر شارع به مکلف متوجه شده است اعم از آنکه این تکلیف از مصالح و مفاسد الزام‌هایی ناشی شده باشد؛ که باید به خود مکلف عاید یا مرتفع شود مانند وجوب نماز و حرمت شرب خمر، یا از مصالح و مفاسدی که باید به عموم عاید یا از آن‌ها مرتفع شود؛ مانند وجوب پرداخت وجوه شرعی و حرمت تصرف در اموال عمومی. در نهایت حق الله حقیقی قسم اول است و قسم دوم با عنایت به مسامحه حق الله نامیده می‌شود و صاحب حق در آن در حقیقت عامه‌اند و خداوند از باب ولایت عامه‌ای که دارد بازخواست می‌کند. بنابراین می‌توان این قسم را به اعتباری «حق الناس عمومی» دانست. بر اساس این سخن حق الله فقط متعلق به خداوند بوده (حق الله محض) یا حق خداوند در آن بر حق افراد غلبه دارد (حق الله غالب) و حق الناس به عکس آن (حق الناس غالب). فایده این تقسیم از حق این است که حق الله غالب (حق عمومی) که می‌توان آن را به اعتباری حق الناس عمومی دانست از جهت بعضی آثار (مانند غیرقابل گذشت بودن) به حق الله محض و از نظر بعضی آثار دیگر (مانند محاکمه غیابی) به حق الناس غالب ملحق می‌گردد.

در نظریه دوم به رغم پافشاری بر حق الناس بودن حقوق عامه، در نهایت پذیرفته می‌شود که این حقوق حکما حق الله هستند.

با توجه به اینکه تقسیم حق الله و حق الناس یک تقسیم حصری است و قسم سومی برای آن متصور نیست، حقوق عامه به ناگزیر باید از حق الله باشد یا از حق الناس. بر این اساس و با عنایت به اینکه حقوق عامه از امور حسبه دانسته شده، امور حسبه بلاشک از حقوق الله است، به نظر می‌رسد باید حقوق عامه را نیز بخشی از حقوق الله دانست و بین این دو رابطه عموم و خصوص مطلق هست. مشابهت احکام نیز مؤید این